

... دلم می سوزه واسه این "منیژه بادامچی" اون وقت م که من داشتم کتاب رو براش تعریف می کردم، خوابیده بود، حالام خوابیده. انگار سرنوشت این بچه اینه که همیشه خوابیده باشه. اون موقع تو تختِ خونه اشون حالا تو تخت بیمارستان. ... آره، اون طفل معصوم خوابه که من اوادم این جا. بیدار بود که نمی اوادم. نمی خوام الکی سرِ شما منت بذارم که. این همه سال بیدار بود مگه من اوادم این جا؟ حالام نمی اوادم. اگه وضع این جوری نبود می رفتم یه جای دیگه. می رفتم یه جا می شستم معلومات عمومی م رو زیاد می کردم. کم کمش می رفتم ببینم بالاخره کی نه این "هنریک ایسن"، اما حالا گرفته م نشسته م این جا، ببینم، این دور و ور، از دست کسی کاری بر می آد یا نه؟... بهم گفتن شما بعضی وقت ها یه کارایی می کنی برای بعضی ها. اون که بهم این رو گفته، شما می شناسیش. شما یه دفعه کار خودش رو راه انداختی. به اون نشونی که خاطر دختر خاله اش رو می خواسته و بهش نمی دادن، بعدش شما یه کاری کردی که دخترخاله هه رو بهش دادن. بفرما، همه ی مشخصات اش رو این جا نوشته ام. "منیژه بادامچی" فرزند اشرف، به شماره شناسنامه ی ۵۷۴۲، صادره از .... ببرم خوش خط تر بنویسم بیارمش؟ تازه تایپ اش هم می تونم بکنم، کار ده دقیقه است، می رم دفتر دوستم، می دم خانومی که اون جاست یه دقیقه تایپش می کنه. خانوم خوبی. توقع داره من بگیرمش. ... ببین، حالا من دارم تند تند این چیزها رو می گم یه وقت نمونی تو رو در واسی، مُعذَّب شی؟ هر کاری راه دستته همون کار رو انجام بده. این "منیژه بادامچی" ما، طفل معصوم، تو سمجی خداست. روی یه چیزی کیلید کنه تا خودش و خانواده رو سرویس نکنه ول کن نیست. یعنی حق ام داره، خواهر من که مادرش باشه، بلانسبت، دل گنده است. شوهرش هم لنگه ی خودش. برای همین این "منیژه بادامچی" خودِ سیریشه، طفلِ معصوم.. من گفتم این "منیژه بادامچی" سه تا شوهر کرده یه وقت تو ذوق ات نخوره باشه ها. سه دفعه شوهر کرده که دست خودش نبوده. شوهر اولش دور از جون، جوون مرگ شد. یه روز صبح بلند شد، نمی دونم کجاش، قَدِ یه هندونه اوامد بالا. خواهرم یه کوچولو توکمک های اولیه وارد. تا دیدش گفت، بچه ها این رفتنیه. همونم شد. بدبخت افتاد و مُرد. شوهر دومش، دور از جونِ

شما، یه کم بی حس و حال بود، بچه دار نمی شد. من خودم از چند جا استعلام گرفتم. ورم بیضه داشت اما به خواهرم این ها نگفته بود. این سومیه، مادر مُرده، بی دردسره. این " منیژه بادامچی " ام خوب سوارِ کاره. یعنی بالاخره بعد سه تا شوهر بایدم باشه دیگه. غیر اینه؟ اما مَرَدَم، مَرَدِ اهلیه زبون بسته، بی آزاره. خودشم سه تا بچه داره. دیگه تو کار زق و زوق بچه ام نیست. با هم خوبن. یعنی بودن تا قبل این که " منیژه بادامچی " این جور ی بشه. منم گفتم نرفته م عروسی اشون، علت داشت. سه تا بچه ی شوهرش، خیلی شَرَن، طفل معصوم ها. آدم می ره خونه اشون باید تنبونِ اضافه با خودش بیره. بی پدر مادرها اگه جَرِش ندن حتما سوراخش می کنن. روز خواستگاری همین کار رو با شوهر خواهرم کردن دیگه. حالا اون مرد خوبیه، تازه ام اُفتاده تو کَفِ پدربزرگ شدن، بهشون هیچ چی نمی گه. اما من که مثل شوهر خواهرم نیستم. می زنم، مادر مُرده ها رو، شَل و پِل می کنم کار دست شون می دم. حالا شما کار این " منیژه بادامچی " رو راه بنداز، البته یکی بهم گفته برن سربازی خوب می شن، اما من هر جور حساب می کنم می بینم حالا خیلی مونده تا سربازی اشون. این ها تا به سن سربازی برسند دهن صد تا عین من و شما رو سرویس کردن. بعد هم سربازی که دیگه معجزه نمی کنه. خیلی وُلدالزنان، طفل معصوم ها، یهو دیدی رفتن بدتر هم شدن.... ای بابا، هی می گم یه چیزی داره یادم می ره. بفرما، این " کروکی " تصادفه. این کاغذ می گه ماجرای تصادف چه جور ی بوده حرف هایی می زنم ها. هر چند، حتماً انقده تصادفی اومده این جاکه دیگه شما خودت یه پا افسر شدی. به هر حال اگه نمی دونی، من بهت بگم که. ببین، این ماشینه. اینم " منیژه بادامچی ". من اصلِ " کروکی " رو نیآوردم؟ دستِ افسر پلیسه. نمی دن دست شخص، وگرنه برای من چه فرق می کرد، اصلش رو می آوردم. البته اصل و کُپی نداره ها. آخه این چیه این مرتیکه کشیده؟ می گم می خوای من اسم این افسره رو به شما بدم اگه یه وقت گذرش اُفتاد این طرف ها یه کم حالش رو بگیری؟ آخه، هرچی نگاه می کنم، می بینم این " کروکی " بدجوری گیج می زنه. یا افسره دوست و آشنا در اومده با این راننده ی بی پدر و مادر یا از این افسر سوتی ها بوده. من همون جام که دیدمش فهمیدم یه نَمور بچه پُروئه، اما دستم بند این "

منیژه بادامچی "بود که اون جا ولو شده بود. آخه شما خیلی تو برنامه ی این "کروکی" ها نیستی. این هام سوء استفاده می کنن. اون تصادف که من دیدم اگه "کروکی" اش رو می دادی دست بچه کلاس اول بکشه، بهتر از این می کشید. بین دیگه چه جوری کشیده. یه جوری کشیده که انگار ماشین پارک بوده، این "منیژه بادامچی" ما، اومده خودش رو کوبیده بهش. حرصم از این می گیره که می آن همین "کروکی" رو می دن دست شما، شما هم از همه جا بی خبر، می گی حتما راست می گن دیگه. اگه به داد یه زن بدبخت با چهار سرعایله نرسی، می خوای به داد کی برسی؟ این همه آینه بندون ات کردن برا چی؟ برای این که یه گره ای رو باز کنی از کار مردم دیگه. اگه این کارم نکنی که این آنگ و دولنگ به چه دردی می خوره؟ نمی گم شکل فلان هنر پیشه ی خارجی بود، اما بیا بین حالا چی شده. ریخت نمونده به صورتش. یه جای سالم تو تنش نیست. له شده رفته. بیا بین آخه چه وضعی شده وضع این خانواده ی بدبخت. مادره اون ور غش و ضعف. پدیره این ور کمر شکسته. شوهره اون جا تو سر زنون. بچه ها هم که آواره. این که نشد وضع. چیزی نخواستیم ازت. گفتیم تو که پسرخاله به دخترخاله می رسونی، یه کاری ام برای این دختر خواهر ما انجام بده. حالا هیچ کار که نمی کنی هیچ، جواب آدمم نمی دی. آخه این کاره؟

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.